

مکتوب اشتطار

پژوهشی در احوال، آثار و شیوه‌ی شاعری و نویسندگی

بیله‌ه‌س‌لوی

ابوالمعانی میرزا عبدالقادر

تألیف دکتر یحیی کاردر



مکتوب انتظار

«بزهشی در احوال، آثار و شیوهی شاعری و نویسندگی بیدل»

همراه با

شرح و تحلیل برگزیدهی غزلیات او

دکتر یحیی کاردگر

(عضو هیات علمی دانشگاه قم)





- ◆ نام کتاب ◆ مکتوب انتظار
- ◆ نویسنده ◆ دکتر یحیی کاردگر
- ◆ ویراستار ◆ سینا ذوالفقاری
- ◆ نوبت چاپ ◆ اول، ۱۳۹۶
- ◆ حروفنگار ◆ رقیه علوی یگانه
- ◆ طرح جلد ◆ کاوه حسن‌بیگلر
- ◆ لیتوگرافی ◆ صدف
- ◆ تیراژ ◆ ۷۰۰ نسخه
- ◆ چاپ ◆ مهارت
- ◆ صحافی ◆ فرد
- ◆ شابک ◆ ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۹۴-۹۴۷
- ◆ ISBN ◆ 987-964-6494-94-7
- ◆ قیمت ◆ ۵۵۰۰۰ تومان
- ◆ حق چاپ محفوظ است.

دفتر نشر: انقلاب، خیابان دوازده فروردین، خیابان وحید نظری، شماره ۱۱۲.

تلفن: ۶۶۹۷۸۵۸۲

فروشگاه مرکزی: فلکه ی دوم تهرانبارس، خ جشنواره، شماره ۲۲۹

تلفن: ۷۷۰۲۷۶۸۷۷۳۱۶۱۱

پایگاه اینترنتی: www.sedayemoaser.co

فهرست مطالب

۱. مقدمه: شرح احوال، آثار و شیوهی شاعری و نویسندهگی بیدل..... ۷	- فیل..... ۵۵
۱. ۱. زندگی بیدل..... ۸	رباعیات..... ۵۵
مولانا شیخ کمال..... ۱۲	حالات شخصی، روحی و روانی بیدل..... ۵۹
شاه ملوک..... ۱۲	اندیشه‌ها و عقاید عرفانی..... ۶۳
شاه یک‌ه‌ی آزاد..... ۱۳	نقد‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی..... ۶۴
شاه فاضل..... ۱۳	نظریه‌های ادبی و شعری بیدل..... ۶۵
شاه قاسم هواللهی..... ۱۴	سایر آثار منظوم بیدل..... ۶۷
۲. آثار بیدل..... ۲۲	قصاید..... ۶۸
غزلیات..... ۲۲	ترکیب‌بند..... ۷۴
مثنوی‌های بیدل..... ۲۸	ترجیع‌بند..... ۷۵
محیط اعظم..... ۲۸	مخمّسات..... ۷۶
طلسم حیرت..... ۳۳	قطعات..... ۷۷
طور معرفت..... ۴۱	آثار مثنوی بیدل..... ۷۸
عرفان..... ۴۷	چهار عنصر..... ۷۹
مثنوی‌های کوتاه بیدل..... ۵۳	نکات..... ۸۲
- قَوس نامه..... ۵۳	۱- انسان‌پژوهی و انسان‌شناسی... ۸۷
- صفت شمشیر..... ۵۴	۲- خداشناسی و عرفان..... ۸۸
- کیمیا..... ۵۴	۳- اندیشه‌های فلسفی-کلامی با چلنی عرفان... ۸۸
	۴- شریعت، نبوت و ولایت..... ۸۹

صائب و بیدل ۱۳۹

دربارهٔ این کتاب ۱۵۶

۲. برگزیده‌ی غزلیات بیدل ۱۵۹

۳. شرح و تحلیل برگزیده‌ی غزلیات بیدل ۲۱۳

فهرست‌ها ۵۰۹

فهرست نام اشخاص و اقوام ۵۰۹

فهرست نام کتاب‌ها ۵۱۵

فهرست نام مکان‌ها ۵۲۰

فهرست منابع ۵۲۳

رقعات ۸۹

۱. ۳. سبک بیدل ۹۱

۱. ۳. ۱. فضای نو ۹۲

۱. ۳. ۲. خیال خاص ۱۰۰

الف - بهره‌گیری از موتیوها و عناصر جدید ۱۰۲

ب - غرابت در صور خیال ۱۰۴

ج - درآمیختگی عناصر خیالی با صنایع بدیعی ۱۰۹

۱. ۳. ۳. موسیقی نامکثر ۱۱۱

۱. ۳. ۴. زبان تازه ۱۱۷

۱. ۴. یک سبک، دو اوج ۱۳۷

۱. مقدمه

شرح احوال، آثار و شیوهی شاعری و نویسندگی بیدل

خوشبختانه در سایه کتاب چهار عنصر که زندگی نامه‌ی بیدل به قلم خود اوست و آثار بر جای مانده از شاگردان و معاصران و هم‌روزگاران او چون سفینه‌ی خوشگو، مجمع‌النفاس، بهارستان سخن، خزانه‌ی عامره و... تصویر نسبتاً روشنی از ایام حیات بیدل و فراز و فرودهای زندگی او می‌توان ارایه داد. شرح احوال و آثار او، برخلاف احوال و آثار بزرگان ادب فارسی، کمتر در میان افسانه‌های افسانه‌پردازان و اقوال پراکنده و گاه بدون سند تذکره نویسان، دست‌خوش جعل و تحریف شده است. خوشگو، حتی سیمای ظاهری او را توصیف می‌کند: «جمالی یافته بود هم رنگ کمال با چشم‌های خجسته و ابروان کلید درهای بسته. تخته‌ی پیشانی‌ش وسعتی داشت که گویی قلم تقدیر، جمیع کمالات انسانی بر او مرتسم کرده. مقدارش گره بود که هرگز گره نمی‌افتاد. هنگام تکلم، سخن به آهستگی و جداجدا می‌فرمود که گویا گهرباری می‌کرد و یا گل‌افشان می‌نمود و آهستگی کلامش به حدی بود که صف‌نشینان مؤخر کم شنیدندی. غلامی داشت مضمون نام و کنیزی نیز معنی نام نهاده بود چنان‌که فقیر مؤلف گوید: بیدل که تخت‌گاه فصاحت مقام اوست^۱ معنی کنیز او شده مضمون غلام اوست ریش و بروت می‌تراشید...»^(۱)

و آرزو که از نزدیک او را دیده، می‌نویسد: «فقیر آرزو دوبار به خدمت این بزرگوار، اوایل عهد پادشاه شهید، محمد فرخ سیر، رسیده و مستفید گردیده.»^(۲) و شاهنوازخان نیز از تسلط خود بر شعر بیدل می‌نویسد: «چون محرّر این اوراق، وقوف تمام به کلام میرزا دارد، بی‌ملاحظه‌ی اطناب، هرچه در حوصله وقت، گنجایش داشته، برمی‌نگارد.»^(۳)

از این روی، در این مقدمه - البته با در نظر گرفتن گنجایی چنین مقدمه‌هایی - با تکیه بر این منابع می‌کوشیم شرح احوال و آثار این شاعر پارسی‌گوی را، به نگارش درآوریم و

برای پرهیز از پراکنده‌گویی، در چهار عنوان اصلی، به معرفی او پردازیم. عناوین چهارگانه عبارتند از:

- ۱- زندگی بیدل؛
- ۲- آثار بیدل؛
- ۳- سبک بیدل؛
- ۴- یک سبک، دو اوج؛

۱.۱. زندگی بیدل

نام بیدل، همان‌گونه که خود تصریح می‌کند، ابوالمعانی عبدالقادر بیدل است: «تهمت‌آلود نسبت آب و گل، ابوالمعانی عبدالقادر بیدل، در طوفانگاه عالم ایجاد محیطی است...»^(۱) وی از خانواده‌ای ورارودانی است که از شهر بخارا به هند کوچیدند. نام قبیله او را ارلاس، ارلات و برلاس نوشته‌اند. کتاب *بیدل‌شناسی* پس از نقل اقوال مختلف، درباره‌ی نژاد او می‌نویسد: «پس قبیله ارلاس گرچه شهرت کمتر دارد قبیله‌ایست که بیدل به آن تعلق داشته است.»^(۲)

تاریخ تولد او را «محیط آبروی سیادت میرزا ابوالقاسم ترمذی»^(۳) «فیض قدس» و «انتخاب» تعیین می‌کند که سال ۱۰۵۴ هـ از این دو کلمه، استخراج می‌شود. بیدل، در قطعه شعری، به این دو ماده تاریخ اشاره می‌کند:

به سالی که بیدل به ملک ظهور

ز فیض ازل تاخت چون آفتاب

بزرگی خبر داد از مولدش

که هم فیض قدس است و هم انتخاب^(۴)

خوشگو می‌نویسد: «موسوم به عبدالقادر و مخاطب به ابوالمعانی و منسوب به عبدالقادر جیلانی گردیده»^(۵) زادگاه او، چنان که *آزاد بلگرامی* نقل می‌کند، عظیم‌آباد (پتنه) است: «در بلده عظیم‌آباد پتنه از شبستان عدم به صبحکده‌ی هستی رسید و در بلاد هندوستان نشو و نما یافت و در بنگاله، بیشتر به سر برد.»^(۶) خوشگو هم او را «تورانی الاصل اکبرآبادی الوطن» می‌داند.^(۷) به دلیل زادگاه و اقامتگاهش، که عظیم‌آباد و دهلی بوده به عظیم‌آبادی و دهلوی معروف است.

بیدل در حدود پنج سالگی، طعم تلخ یتیمی را چشید و پدرش - عبدالخالق - را که مردی سپاهی با گرایش‌های عرفانی بوده، از دست داد: «والد مجازی، به سیر گلشن حقیقت شتافت و از شکست خمار کثرت، حضور نشئه وحدت دریافت. آشوب گرد یتیمی، جوهر آیینی‌اشتهار گردید.»^(۸) در شش سالگی به فراگیری الفبا پرداخت و در همین سال، مادرش

۱. چهار عنصر، ۵. تمامی ارجاعات به این کتاب، براساس چاپ خلیلی است.
 ۲. بیدل‌شناسی، ۲.
 ۳. چهار عنصر، ۶۴.
 ۴. کلیات بیدل، بهداروند و داکانی، ج ۱، ۲۸۵.
 ۵. سفینه خوشگو، ۹۹.
 ۶. خزانه‌ی عامر، ۲۱۶.
 ۷. سفینه خوشگو، ۹۹.
 ۸. چهار عنصر، ۱۱.

درگذشت: «در سال ششم عمر، از خدمت والدهی ماجده، علم حروف تهجی آموخت و در همان نزدیکی، آن مریم مکانی، ره نورد عالم بالا گردید.»^(۱) بعد از مرگ مادر، «میرزا قلندر، برادر دینی میرزا عبدالخالق، بار تربیت و پرورشش را به دوش گرفته»^(۲) تا سن ده سالگی به فراگیری قرآن، صرف و نحو عربی و برخی متون نظم و نثر فارسی پرداخت: «در نهایت، حول مسطور معیت فضل واهب العطیات، زبان عجریان را به اختتام قرآن مجید، فائز گردانید... بعد از آن تا سال عاشر، نقد توجه، مصروف صرف و نحو قواعد عربیت داشت آینهی هوش به امتیاز نظم و نثر مراتب فارسی می گماشت.»^(۳) خوشگومی نویسد: «به هر حال، آن حضرت، در سال عشر، کتاب کافیه را به اتمام رسانید و شروع به شرح مثنوی ملا نمود.»^(۴)

میرزا قلندر که تربیت و سرپرستی او را تا سن بلوغ، بر عهده داشت^(۵) او را بنا به شیوه های معمول عصر در مکتب و مدرسه گماشت. در ده سالگی، طبع شعری او، در همین مکتب، شکوفا شد: «ایامی که اعداد مقولات عمر، از پایه ی نقصان آحاد درگذشت و به استكمال فرصت شماری سال عاشر، مقارن گشت.»^(۶) بوی خوش دهان «یکی از طفلان همدرس»^(۷) که «اکثر اوقات، قرنفل زیر زبان گذاشتی»^(۸) طبع شعری او را شکوفا کرد: «فی الحقیقت، آن شمامه ی شوق انگیز، در ایجاد روایح منظوم بیدل، نفس رحمانی بود و همان نکھت بهار آمیز، در شوق پروری دماغ سخن، بوی یوسف. معانی داشت تا آن که روزی، استشمام موزونی پیامش، به کیفیت این رنگ، سر از نقاب طبیعت برآورد و در صفت ترکیب این رباعی، از پرده ی اندیشه، گل کرد. رباعی:

یارم هرگاه در سخن می آید بوی عجیش از دهن می آید
این بوی قرنفل است یا نکھت گل یا رایحه ی مشک ختن می آید»^(۹)

«الحاصل: این رباعی را، ارکان بنای موزونی خود می داند و از همین چهار مصرع عنصر مزاج، شعله ی افسونی می خواند.»^(۱۰)
خوشگو می نویسد:

«و از جناب مولانا کمال نامی صاحب کمال، افاده ی کسب شعر نموده، رمزی تخلص مقرر فرمود تا مدت مدید به آن تخلص، متخلص بود. روزی، سیر دیباچه ی گلستان سعدی می نمود چون به این مصرع رسید: «بیدل از بی نشان چه گوید باز» اهتزاز و قتش روی داد و از روح پرفتح قبله شیراز، استمداد جست لفظ بیدل را تخلص مبارک قرار داد.»^(۱۱)
تراوش چنین شعری، از طبع بیدل خردسال، برخی را شگفت زده کرد و برخی دیگر را

- | | | |
|----------------------|-----------------------|--------------------|
| ۱. سفینه خوشگو، ۱۰۰. | ۲. همان، ۱۰۰. | ۳. چهار عنصر، ۱۱. |
| ۴. سفینه خوشگو، ۱۰۰. | ۵. چهار عنصر، ۶۱. | ۶. چهار عنصر، ۱۱۵. |
| ۷. همان، ۱۱۶. | ۸. همان. | ۹. همان. |
| ۱۰. همان، ۱۱۷. | ۱۱. سفینه خوشگو، ۱۰۱. | |

به انکار واداشت، اما چنین نگاه‌های انگارگونه، بیدل را از ادامه‌ی شاعری بازداشت؛ هرچند بر روحیه‌ی این کودک خردسال تأثیر گذاشت و از گردآوری اشعارش، به مدت ده سال، مانع آمد: «مدت ده سال، بر توجه ترتیب آن، تغافل می‌گماشت... تا آن‌که رغبت دوستان معنی دوست، مشتاق تألیف آن جنس فتایح گردید.»^(۱)

دوران مکتب و مدرسه بیدل، دیری نمی‌پایید. وقوع حادثه‌ای، میرزا قلندر را برمی‌انگیزد تا از ادامه‌ی تحصیل او در مکتب و مدرسه، مانع آید. میرزا قلندر که شاهد بحث بیهوده‌ی صرفی و نحوی «دو دانشمند بی‌انصاف»^(۲) بود که به جان هم افتاده و از سر غرور، استدلال یکدیگر را نمی‌پذیرفتند «و به سرچنگ ناخن‌های دخل، چهره‌ی اعتبار یکدیگر می‌خراشیدند»^(۳) مدرسه را مکان مناسبی برای رشد و شکوفایی بیدل ندید و «همان روز فقیر را منع درس فرمود که اگر آثار علم این است، خلل در بنای جهل می‌فکن تا عاقبت حال، پشیمان نشوی و اگر فایده‌ی تحصیل، همین است، خرمن بی‌حاصلی برهم مزن! تا آخر کار، ندامت ندروی. هرگاه به مسئله‌ی احتیاج افتد، قاضی در محکمه نمرده و هر وقت، نصیحت، منظور باشد، واعظ را از منبر، گرگ نبرده»^(۴) و خطاب به بیدل می‌گوید: «علم دبستان تحقیق، مقید سبق و کتاب، مدان! و معنای نسخه‌ی یقین، از دفاتر دلیل و حجت مخوان!»^(۵)

بیدل، پس از ترک مکتب، با راهنمایی و هدایت میرزا قلندر، به مطالعه‌ی نظم و نثر فارسی می‌پردازد و برگزیده‌ای از این متون فراهم می‌کند و گاه برای میرزا قلندر، متون برگزیده را می‌خواند و با تشویق‌های او در ادامه‌ی راه، استوارتر می‌شود: «بعد از این باید از امتحان درجه‌ی استعداد، از مطالعه‌ی کلام سلف... غافل مباش و از این بهارستان، هر گل نظمی... یا رایحه‌ی نثری، گلاب اثر بر مشام ذوق افشاند، دسته‌بندی اقسام آن را سبق جهد خود شمار و فراهم آورده‌ای دامن استعداد، بر من عرضه می‌دار تا مبرهن گردد که عندلیب فطرت، از ساز چه گل، رغبت آهنگ سرودن است... امید که اختیار این درس، پایه‌ی امتیازت بلند گرداند و التزام این کشش، سررشته‌ی کارت به جایی برساند.»^(۶) میرزا قلندر، به مکتب نرفته بود؛ اما طبع موزونی داشت و با بزرگان عصر، مصاحب بود و بیدل، در همراهی با او و همنشینی با بزرگان عصر، بسیار می‌آموخت و دانش‌ها می‌آندوخت و از راهنمایی‌های میرزا قلندر، بهره‌ها می‌گرفت: «اگرچه از علم ظاهر، بهره‌ی وافی نداشت از صحبت بزرگان و سیر کتب صوفیه، آن‌قدر مایه‌ور بود که در سرزمین شعر، تخم تصوف می‌کاشت و به مرتبه‌ای آشنای مرتبه‌ی توحید بود که هجو و هزل او نیز بی‌ذوق درویشانه نبود.»^(۷)

آموزه‌های میرزا قلندر، بر ذهن و زبان بیدل، تأثیری بسیار، بر جای نهاد. او که بیدل را از تقلید بازمی‌داشت و به تحقیق می‌خواند:

۳. همان.
۶. چهار عنصر، ۶۴.

۲. همان، ۶۲.
۵. همان، ۶۴.

۱. چهار عنصر، ۱۱۷.
۴. همان، ۶۳.
۷. مجمع‌النقاس، ۵۴.

چه لافی به حرف کسان خامه‌وار صریری ز تحقیق خود هم برآر
 برون تاز از ظلمت وهم خویش بکن سیر در کوچه فهم خویش
 مرو همچو گوش از پی حرف کس به دل ساعتی غوطه زن چون نفس
 که شمع ز تحقیق روشن کنی گل معنی زیب دامن کنی
 چه تحقیق نور بسیط قدم که جوشد ز دل بی غبار ظلم^(۱)

قلم بیدل، در چهار عنصر، آن‌گاه که به میرزا قلندر می‌پردازد، سرشار از عشق و ارادت است:

«نخل دلاوری ثمر مصحف آیه‌ی ظفر گلشن آگهی بهار قلم معرفت گهر
 نوید اقبال جنود مردانگی، مژده‌ی رنگینی بهار فرزاندگی، نشئه مروت، جوهر فتوت، شجاع صفدر، میرزا قلندر»^(۲) و گاه با لحنی حماسی و بیانی مبالغه‌آمیز، چنان در وصف توانمندی او داد سخن می‌دهد که قهرمانان حماسه‌ها در مقابل دیدگان مخاطب، قد علم می‌کنند: عقرب از دیدنش قالب تهی می‌کرد، قفل‌های آهنین با اشاره او گشوده می‌شد، در موقع تب، بیش از سه صد مثقال روغن گاو را به یک‌بار درمی‌کشید.^(۳) چنین توصیف‌هایی، نشان می‌دهد که میرزا قلندر، قهرمان زندگی بیدل بود. از این‌رو عجیبی نیست اگر در مرگ عمویش، خاقانی‌وار، نوحه‌سرایی کند و به سوگ بنشیند و سال‌ها، بعد از درگذشتش، از او چنین یاد کند: «هرچند عمریست شمع انجمن حضورش، خلوت افروز عالم بیرنگیست، قانون عجز آهنگ بیدل، همان مرهون زمزمه‌ی تهنیت است و رشته‌ی ساز انفاس، همچنان شکر نوای حقوق تربیت. به استفاضه‌ی انوار خدمتش، چه خورشیدنگاهان که لمعه‌ی توجه‌شان بر این شبنم ضعیف نتافت و به استفاده‌ی آثار صحبتش، چه عالی‌همتان که نظر التفات‌شان، این مشت خاک درنیافت. تا رشته‌ی تخیل، در چنگ کشاکش زندگی است، نفسی نیست که چاک گریبان اندیشه، لب به فاتحه‌ی یادشان نگشاید و زمانی نمی‌گذرد که داغ‌های حسرت، به سراغ نقش پای ایشان، جبهه‌ی سجود نیاراید.»^(۴) میرزا قلندر، تقریباً در هفده سالگی بیدل، به بنگال می‌رود و بیدل، از آن پس، به میرزا ظریف می‌پیوندد. عبدالغنی، سال درگذشت میرزا قلندر را، ۱۰۷۶ هـ یعنی همان سالی می‌داند که شاه جهان، پادشاه گورکانی درگذشت.^(۵)

میرزا ظریف، خال (دایی) بیدل، پس از سفر میرزا قلندر به بنگال، سرپرستی او را به عهده می‌گیرد. میرزا ظریف، تجارت‌پیشه بود و در فقه و حدیث و تفسیر قرآن سرآمد بود و بیدل، در پای درس تفسیرش می‌نشست.^(۶) منزل او در پتنه، محفل انس و مجلس شور و شعر بود.^(۷) او نیز مانند میرزا قلندر با بزرگان عصر رابطه‌ی دوستانه داشت و به محافل

۳. همان، ۵۷.

۲. چهار عنصر، ۵۳.

۱. چهار عنصر، ۶۵.

۶. چهار عنصر، ۱۰۲.

۵. احوال و آثار عبدالقادر بیدل، ۵۶.

۴. همان، ۶۷.

۷. همان، ۱۲۳.

آن‌ها می‌شتافت و بیدل، در همراهی با او، با برخی از بزرگان عصر، پیوند یافت. از جمله‌ی این موارد، بهره‌گیری از صحبت شاه قاسم هواللهی است که در اوریه ساکن بود و میرزا ظریف، در سال ۱۰۷۱هـ به مجلس درس او شتافت و بیدل نیز در همراهی با میرزا ظریف، از مجلس او بهره‌ها گرفت و سه سال از خوان فضل او خوشه‌چینی کرد^(۱) میرزا ظریف در سال ۱۰۷۵هـ درگذشت و بیدل در قطعه شعری، تاریخ درگذشت او را ثبت می‌کند:

قدوهی اهل فضل خواجه ظریف که چو او سالکی یگانه نبود
نفسی جز حدیث درد نداشت قدمی جز به راه فقر نسود
هرقدر فضل و علم بیش کرد درس تسلیم و مسکنت افزود
آخر از آشیان بیرنگی؛ طایرش بانگ ارجعی بشنود
چشم پوشید و از جهان بگذشت مژه بریست و بال ناز گشود
یعنی از دامگاه وحشت رنگ جست و در ملک عافیت آسود
وقف این مصرع است تاریخش نیک فرجام عاقبت محمود^(۲)

بعد از درگذشت میرزا ظریف، بیدل، زادگاهش را رها می‌کند و برای گریز از تنگنای زندگی، راهی دهلی می‌شود. پیش از پرداختن به این مرحله از زندگی بیدل، به معرفی استادان او تا سن بیست سالگی‌اش می‌پردازیم. استادانی که در شکل‌گیری شخصیت علمی و ادبی او، تأثیر بسیاری داشتند و بیدل در چهار عنصر به معرفی آن‌ها پرداخته است.

مولانا شیخ کمال

شیخ کمال از سلسله‌ی قادریه بود که پدر بیدل نیز به این سلسله ارادت داشت و نام بیدل نیز برگرفته از نام بنیان‌گذار این سلسله - عبدالقادر گیلانی - است. عبدالخالق و میرزا قلندر، به شیخ کمال، ارادت داشتند و همین امر، بیدل را پای صحبت او کشاند. بیدل درباره‌ی او می‌نویسد: «هم در قواعد آداب شریعت، نسق زمانه و هم در علوم ارشاد طریقت استاد یگانه»^(۳) او در عزایم و افسون، مهارتی داشت و به معالجه‌ی بیماران می‌پرداخت. شیخ کمال، نسخه‌ای از کتابش را در اختیار بیدل قرار داده بود و بیدل نیز با کسب مهارتی در عزایم و افسون، گاه به معالجه بیماران می‌پرداخت.

شاه ملوک

از مجذوبان زمانه بود و در بنارس از نواحی ممالک بهار، سکونت داشت که تا محل سکونت میرزا قلندر و بیدل - قصبه‌ی رانی ساگر - فاصله‌ی چندانی نداشت. بیدل به همراهی عمویش - میرزا قلندر - گاه به صحبت او می‌شتافت. او بیدل را به دنیای شعر و شاعری کشاند

۳. چهار عنصر، ۱۳.

۲. کلیات بیدل، بهداروند و داکانی، ج ۱، ۲۹۴.

۱. همان، ۷۰.

و بیدل، چنان محو کلام او بود که گاه، ساعت‌ها در مصاحبت او می‌گذرانند. در چهار عنصر، بیدل از همنشینی سه شبانه روزی خود با او می‌گوید. در این همنشینی، بیدل، چهل بیت از اشعار شاه ملوک را می‌نویسد؛ اما چون اشعار او «به طور مصطلحات هند» بود از درج آن در چهار عنصر خودداری می‌کند.^(۱) بیدل درباره‌ی او می‌نویسد: «سواى آن اشعار حقایق اشعار، روزی به شب و شامی به سحر نمی‌انجامید که از دیوان افاده‌اش، هزار رنگ کلام حیرت پیام، به مطالعه‌ی شوق نمی‌رسید؛ اما هیچ یکی از حاضران، شعور آن توجهات باطنی نداشت و کم کسی، هوش بر آن تعلیمات معنوی می‌گماشت».^(۲)

شاه یک‌ه‌ی آزاد

بیدل در هنگام اقامت در قصبه‌ی آره از صحبت او بهره‌مند می‌شود؛ چراکه میرزا قلندر، از ارادتمندان او بود و به همراه بیدل، در پای صحبت و درس او می‌نشست. شاه یک‌ه آزاد، از آینده‌ی بیدل می‌گوید: «ای نشئه مینای اخلاص! عن قریب از ریشه‌ی فطرت، نهالی قامت آراید و از هیولای استعدادت، پیکری به ظهور آید که همت عالی‌نگاهان، از فهم کیفیتش، استمداد رسایی نماید و آینه‌ی معنی آگاهان، از درک ماهیتش، بر محیط آبرو، آغوش گشاید».^(۳) او از عرفای عصر بود و به مثنوی مولوی، علاقه‌ی بسیار داشت و بیدل را به مطالعه‌ی آن فرا می‌خواند. شاید نتیجه همین سفارش است که بیدل، دلبسته مثنوی می‌شود تا بدانجا که ردپای تأثیرپذیری او از مثنوی مولوی، از جای‌جای آثارش، به ویژه از مثنوی‌های او آشکار است. برخی از اندیشه‌های بیدل، مثل نگاه او به فقر عارفانه، متأثر از نگاه شاه یک‌ه‌ی آزاد است.^(۴) بیدل، کراماتی به او نسبت می‌دهد. از جمله‌ی آن‌ها حکایتی است که «از عبور شاه یک‌ه آزاد از دریای گنگ» نقل می‌کند^(۵) این حکایت، بی‌شبهت به حکایتی که عطار از مالک دینار^(۶) و سعدی از پیری فاریابی نقل می‌کند،^(۷) نیست.



شاه فاضل

بیدل به همراه میرزا قلندر، از مجلس او بهره می‌گرفت و شاه فاضل نیز از این‌که بیدل، با تمام شور و شوق به گفته‌هایش گوش می‌سپرد به وجد می‌آمد و می‌گفت: «کاش مثل تو سامعی به حرف ما توجه نماید تا از قید خموشی برآییم و چون تو طالبی ناخن کاوش آراید تا عقده‌ی دل واگشاییم».^(۸)

بیدل از نظم و نثر استوار شاه فاضل یاد می‌کند و از این‌که چنان‌که باید و شاید از او بهره نگرفته با حسرت سخن می‌گوید: «امواج محیط کرامتش را تلاطمی بیکران بود. حباب

۳. همان، ۴۶.
۶. تذکره‌الاولیاء، ۴۹.

۱. همان، ۳۴.
۲. همان، ۳۵.
۳. همان، ۳۷.
۴. همان، ۳۹.
۵. بوستان سعدی، یوسفی، ۱۰۹.
۶. چهار عنصر، ۴۹.

فطرت بیدل، به قطره‌واری قناعت نمود و صبح بهار هدایتش، شکفتگی‌های بی‌پایان داشت به مقتضای کم فرصتی، بیش از ورق گلی ننگاشت.^(۱)

شاه قاسم هواللهی

بیدل، به همراه میرزا ظریف، در سال ۱۰۷۱ هـ به حضور شاه قاسم می‌رسد و مدت سه سال از صحبت او بهره‌مند می‌شود: «مدت سه سال، میرزای کمالات ایما، چراغ محفل استعداد، به امداد پرتوش می‌افروخت و این زلف‌پرست مانده‌ی اخلاص، طفیلی نصیبی از آن خوان کرامت می‌اندوخت»^(۲) به قول بیدل، او از عارفان عالم عصر بود و مجموعه‌ای از رساله‌ی استادان پیشین گردآورده بود و با آثار آنان مأنوس بود. بیدل که اجازه یافته بود از مجموعه‌ی رسایل سلف که در اختیار شاه قاسم بود، نسخه‌ای بردارد؛ از خواندن سخنی از شبلی که در آن رساله بود به وجد می‌آید: التَّصَوُّفُ شَرَكٌ لَّانَهُ صَيَانَةُ الْقَلْبِ عَنْ غَيْرٍ وَ لَا غَيْرٌ^(۳)؛ تصوُّف، شرک است. زیرا که آن، محافظت قلب است از غیر و حالی که غیری نیست.

شاه قاسم، طبع شعری داشت و بیدل در ضمن چهار عنصر، یک رباعی از او نقل می‌کند:

در کوی دلارام گذر باید کرد فعل بد خویش را به در باید کرد

آیینۀ خویش با صفا باید داشت در وی رخ یار را نظر باید کرد^(۴)

و کرامات چندی به او نسبت می‌دهد و در مورد نقش شاه قاسم در برکشیدن خود می‌نویسد: «این ناکس جهان اعتبار، به یمن نگاه کرم‌دستگاهش، صاحب اقبال شهرت کسی گردید و این مشّت گیاه بی‌مقدار، از رشحه‌ی سحاب توجّهش، آبروی قدرت طوبی به هم رسانید. هم درخورد بزرگی‌های کیمیا اوصافش بود که ذره‌بی را به آفتابی ستود و قطره‌بی را محیط وانمود هم از قانون عاجزنوایی‌های اوست که امروز، ساز بیدلی، به هزار آهنگ استغنا می‌نازد و حزینی ناله‌ی بی‌کسی، به چندین نوا، علم بی‌نیازی می‌افرازد»^(۵).

بیدل در سال ۱۰۸۳ هـ سه نوبت در بلده‌ی اکبرآباد، شاه قاسم را در خواب می‌بیند و مصراعی در تاریخ فوت او می‌سراید: «ز بی تعینّی ذات رفت نام صفت»^(۶) پس از شش ماه، از اورپسه خبر رسید که شاه قاسم، در همان ایّامی که بیدل، او را در خواب دید، درگذشت. بیدل پس از شنیدن خبر درگذشت او، قطعه‌ای در سوگش سرود و این مصرع را در این قطعه گنجاند:

ز سال واقعه‌اش بیخودی به گوشم گفت

ز [بی‌تعینّی ذات] رفت نام [صفت]^(۷)

۱. همان، ۵۳.

۲. همان، ۷۰.

۳. همان، ۸۰.

۴. همان، ۱۱۱.

۵. همان، ۱۸۱.

علاوه بر استادان مذکور، درک محضر شاه ابوالفیض معانی^(۱) و حضور در مجالس ادبی و شعری و محفل مصنوع گویانی چون والهی هروی^(۲) بر زندگی علمی و هنری او تأثیر گذاشت.

بیدل در این ایام، از منازعات سیاسی و جنگ قدرت شاهزادگان گورکانی نیز بی‌نصیب نماند! و طعم ناامنی و گرسنگی و قحطی را چشید و البته در مصاحبت میرزا قلندر، در یکی از این جنگ‌ها نیز حضور داشت. او در دوران حکومت شهاب‌الدین شاه جهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷هـ) به دنیا آمد و بعد از مرگ شاه جهان، شاهد نزاع بین جانشینان او، به ویژه جنگ بین شجاع که در سال‌های ۱۰۷۰-۱۰۶۸هـ در بنگاله حکومت می‌کرد و محیی‌الدین اورنگ زیب عالمگیر (۱۱۱۸-۱۰۶۹هـ) بود. بیدل، در چهار عنصر، از شورش، پسر شاه جهان و آشفتگی‌های حدود بنگاله تا سرحد ممالک بهار و تیرهت که شمالی حدود پتنه است، سخن می‌گوید^(۳) در این جنگ، میرزا قلندر و بیدل، به همراه میرزا عبداللطیف که سرلشکری سپاه شجاع را برعهده داشت، شرکت داشتند که شکست سپاه تحت امر میرزا عبداللطیف، موجب آوارگی ده شبانه روزی آن‌ها شد و سرانجام با تحمل رنج بسیار توانستند، خود را به پتنه برسانند. جنگ، به نفع اورنگ زیب به پایان می‌رسد. در سال ۱۰۷۰ هجری که دولت شاه شجاع به ادبار بدل شد و اقبال عالمگیر، عالمگیر شد؛ بیدل به همراه میرزا قلندر به قصبه مهسی «که بیست کروه از پتنه، آن طرف دریای گنگ واقع است»^(۴) وارد شد بیدل در این سفر، پیاده به طرف مهسی راه افتاد و پس از اقامت یک شب در جمناپور و اقامت اجباری در زیر درختی در مسیر راه، به کمک پیری، جان محمد نام، به مهسی رسید.^(۵)

اکنون بیدل در آستانه‌ی بیست سالگی است و در همراهی با میرزا قلندر و میرزا ظریف با شاعران، عارفان و دانشمندان و بزرگان بسیاری هم‌صحبت شد و از خرمن فضلشان بهره‌ها برد و در ایالت بهار، پایتخت آن عظیم‌آباد یا پتنه و دیگر نواحی هند، چون بنارس، رانی ساکر، قصبه‌ی آره، اوریه، کساری از بلده‌ی کتک، دیدن کرد و آماده‌ی ورود به دنیای بزرگ‌تری است. از این‌روی در سال ۱۰۷۵هـ راهی دهلی می‌شود تا بخت خویش را بیازماید:

از ملک بهار سوی دهلی چون اشک روان شدیم بی‌کس
همدوش شهود فضل بیچون همراه حضور فیض اقدس
سال تاریخ این عزیمت دریاب که «راهبر خدا بس»^(۶)

بیدل، سرانجام در حدود بیست سالگی، در عهد پادشاهی اورنگ زیب، وارد دهلی می‌شود و مرحله‌ی دوم زندگی او آغاز می‌شود. مرحله‌ای که بیدل، به مقتضای سن، جوای نام است و در آرزوی کام. به همین دلیل می‌کوشد به دربار این پادشاه، نزدیک شود و

۱. همان، ۱۲۶. ۲. همان، ۱۳۷. ۳. همان، ۳۰۲-۳. ۴. کلیات بیدل، بهداروند و داکانی، ج ۱، ۲۹۹.
۵. همان، ۳۱۴. ۶. همان، ۳۲۱.

خودی نشان دهد. در دیوان او، چند مدیحه و چند مآذی تاریخ در مدح این پادشاه و ثبت وقایع و حوادث ایام حکومت او وجود دارد. بیدل به پایمردی کامگار خان، فرزند جعفر خان عمده‌الملک، وزیر اعظم دهلی که برادرزاده و داماد آصف خان، یمین الدوله‌ی شاه جهان و شوهر فرزانه بیگم، خواهر ممتاز محل بود، به تشکیلات گورکانیان نزدیک می‌شود و با شاهزاده اعظم که پس از مرگ اورنگ زیب با لقب شاه عالم، بهادر شاه، به پادشاهی رسید، پیوند می‌یابد.

در سال ۱۰۷۶هـ در شهر دهلی، ناگهان با عارفی وارسته و دست از جهان شسته، ملاقات می‌کند و این دیدار، بیدل را همانند مولانا که با دیدار شمس، واله و شیدا شده بود، از خود بی‌خود می‌کند. این شخص، سخن نمی‌گوید؛ اما چون پیش از دهلی، در کابل اقامت داشته، شاه کابلی نامیده می‌شود. بیدل از او همان بیتی را می‌شنود که چندی پیش در اورسه از عالم غیب شنیده بود:

از ما با ماست هرچه گوئیم با همچو تویی دگر چه گوئیم
بیدل، شبی با او به صبح می‌رساند؛ اما صبحگاهان هرچه جستجو می‌کند، اثری از او نمی‌یابد:

آن جلوه غیب کاین تحیر آراست
وانگه چو نگه ز پیش چشم برخاست
گر گویم خضر بود ترک ادب است

آنجا که حق است خضر و الیاس کجاست^(۱)

بیدل، مست دیدار او، شوریده‌وار در نواحی دهلی و برخی شهرهای هند به جستجو می‌پردازد تا این‌که در سال ۱۰۷۸هـ دو سال بعد از ملاقات اول، در متھرا در دکان رفوگری، شاه کابلی را برای بار دوم، ملاقات می‌کند. در این ملاقات، بیدل از درد چشم رنج می‌برد و به مدد انفاس این عارف وارسته، بهبود می‌یابد؛ اما این بار نیز زمان دیدار، کوتاه است و دیری نمی‌پاید.

بیدل، از سال ۱۰۷۵هـ که عازم دهلی شده تا سال ۱۰۷۹هـ که تأهل اختیار کرده، مکان ثابتی در دهلی نداشت و شوریده‌گونه در شهرهای اکبرآباد، متھرا و دیگر شهرها شاید جستجوی شاه کابلی به گشت و گذار پرداخت و سرانجام، پس از تقریباً دو سال بعد از ملاقات دوم با شاه کابلی، در سال ۱۰۷۹هـ تأهل اختیار کرد و بنا به سنت آبا و اجدادی، شغل سپاهی‌گری در پیش گرفت و «به منصب پانصدی و داروغه‌گری کوفت‌گرخانه امتیاز یافت. بیست سال در این شغل مشغول بود. در آن وقت، مشق سخن در خدمت شیخ عبدالعزیز عزت تخلص می‌گذرانید»^(۲) بعد از تأهل، درحالی‌که در لباس سپاهی و سوار بر

اسب، از بازار دهلی می‌گذرد، ملاقات سۆم او با شاه کابلی دست می‌دهد. در این ملاقات، بیدل از این‌که از داشتن فرزندی ناامید است، با شاه کابلی سخن می‌گوید و شاه کابلی نیز سخن بیدل را این‌گونه تأیید می‌کند: «همچنان است که دانسته‌یی! ما افرادی لم یکن له کفوا احد»^(۱) شاه کابلی، این‌بار، برای همیشه، از دیده نهان می‌شود و آتشی در خرمن وجود بیدل می‌زند. آتش این دلدادگی، خاموش نمی‌داند؛ تا آنجا که بیدل، پس از بیست سال که از آخرین ملاقات او با شاه کابلی می‌گذرد، مست و سرخوش از یاد آن دیدار، چنین می‌گوید: «امروز بیست سال است، مست خیال آن ساغرم و از کلفت‌های هستی بی‌خبر. مأمور بیعت ذوقم هرچه فرماید و مجبور ساقی شوقم هرچه بنماید»^(۲)

بیدل، در شغل سپاهی‌گری، مأموریت‌های چندی را در سال‌های بین ۱۰۸۰ تا ۱۰۹۶ هـ.ق به انجام رساند و به شهرهایی چون اکبرآباد (آگره)، لاهور، پنجاب، پتنه و متھرا سفر کرد. برخی از این سفرها، مشکلاتی به دنبال داشت؛ چنان‌که در قطعه‌ای، از سفر به لاهور، در سال ۱۰۸۵ هـ.ق سخن می‌گوید و از رنج این سفر می‌نال:

شوق را از عزیمت لاهور تازگی‌های مژده‌ی شادی‌ست
یعنی از دامگاه افسردن چند گاهم نوید آزادی‌ست
سال تاریخ این عزیمت شوق بی‌تکلف شنو: «خدا هادی‌ست»^(۳)

از دیگر سفرهای سراسر درد و رنج بیدل در این سال‌ها، سفر او به متھرا در سال ۱۰۹۴ هـ.ق است. این سفر، گویا، در راستای مأموریتی بوده است. چرا که جنگ اورنگ زیب برای تسخیر دکن و دوری او از دهلی، برخی را به شورش‌هایی کشانده بود؛ به گونه‌ای که «پرگنات» از حوالی متھرا را تسخیر کردند. بیدل در این اوضاع آشفته، مأمور متھرا می‌شود و به دلیل «بدامنی کشور هند»^(۴) و آشفتگی اوضاع متھرا، مجبور به توقف دو ساله در آن‌جا می‌شود و «پس از دو سال تحمل عذاب که هر روزش به هزار قیامت محاسبه‌ی تعب داشت و هر شیش چندین تاریکی شام لحد در نظر می‌انباشت»^(۵) به دهلی بازمی‌گردد. شرح مشکلاتی که بیدل در این سفر تحمل کرده در صص ۳۲۲-۳۳۴ چهار عنصر به تفصیل آمده است.

بیدل که از سال ورود به دهلی، از حمایت کامگارخان برخوردار بود در سال ۱۰۹۰ هـ.ق از حمایت‌های او محروم ماند؛ چراکه اورنگ زیب، در همین سال، برای همیشه، عازم دکن می‌شود و حامی بیدل - کامگار خان - نیز به همراه اورنگ زیب به دکن می‌رود و بیست سالی از دهلی دور می‌ماند. از این پس، آشنایی بیدل با عاقل خان، دستگیر او می‌شود و پس از مرگ عاقل خان، حمایت از بیدل به عنوان رسم و سنت خانوادگی در فرزندان او نیز ادامه می‌یابد. از این‌رو بعد از کامگار خان و درگذشت عاقل خان، قیوم خان پسر عاقل

۳. کلیات بیدل، بهداروند و داکانی، ج ۱، ۲۸۸.

۲. همان، ۱۷۲.

۵. همان، ۳۲۵.

۱. چهار عنصر، ۱۷۰.

۴. چهار عنصر، ۳۲۲.

خان و شکرالله خان داماد عاقل خان به عنوان حامیان اصلی بیدل در دهلی به شمار می آیند و به ویژه شکرالله خان و فرزندان او، توجه ویژه‌ای به بیدل دارند. به گونه‌ای که بخش عمده‌ای از رقعات بیدل، خطاب به شکرالله خان و فرزندان اوست. در همه‌ی این رقعات، قدردانی از کمک‌های آنان و ابراز محبت بیدل به این خانواده، خود گویای توجه ویژه این خانواده به بیدل است.

عاقل خان، نفوذ بسیاری در اورنگ زیب داشته و رئیس مشورت‌خانه‌ی محرم‌نامه شاهی (غسلخانه) بود و به خلوتسرای دربار نیز راه داشت و در کنار مشاغل سیاسی، نویسنده و شاعر بود و به اهل تصوف و مثنوی مولوی علاقه‌ی بسیار داشت و نویسنده‌ی کتاب «واقعات عالمگیری» در شرح احوال اورنگ زیب از زمان شاهزادگی تا سال ششم سلطنت او است. بیدل در دهلی از حمایت‌های چنین شخصی برخوردار بود.

آشنایی با شاه کابلی و شوریدگی بیدل، آشفته‌گی اوضاع هند و مشکلات شغل سپاهی در این اوضاع آشفته، درخواست مدیحه شاهزاده اعظم از بیدل و پاسخ منفی بیدل به این درخواست و سرانجام شهرت بیدل در این سال‌ها، موجب شده که او در سال ۱۰۹۶ هـ به فکر اقامتگاه دایمی و سرپناهی در دهلی بیفتد. از این رو، از شکرالله خان درخواست می‌کند که خانه‌ای به او اختصاص دهد: «اگر درین سواد، موضعی کنار دریا یا لب نهر به سهولت، در اتفاق گشاید تا تکیه‌ی اختیار نماید مابقی مدت مهلتی که از نظر یقین مخفی است بی تشویش تغییر مکان، به سر برد اگر احیاناً طالع بیدلی از دور اصلی برنگردد دامن ارض الله واسعة زنجیر پای هرزه جولانی نیست»^(۱) درخواست بیدل، پذیرفته می‌شود. خوشگو می‌نویسد: «شاکرخان و شکرالله خان، بیرون دهلی، دروازه پناه به شهر، در محله کهیکریان بر کنار گزرکهاط لطفعلی، حولی پنج هزار روپیه خریده نذر نمودند و سه روپیه یومیّه مقرر کردند تا روز مرگ به ایشان می‌رسید. بقیه عمر، در آن مکان، به فراغ خاطر، سی سال اوقات عزیز به سر برده و به حسب ظاهر رشد تمام پیدا کرده»^(۲) بنابراین، بیدل، عملاً از شغل سپاهی کناره می‌گیرد و این که برخی، مدت اشتغال او را به این شغل، بیست سال می‌دانند چندان دقیق نیست^(۳) شاهنواز خان می‌نویسد بعد از این که از مدح شاهزاده اعظم خودداری می‌کند: «در دارالخلافتی شاه جهان آباد در کمال آزادی و لاقیدی، شیمه‌ی کریمه توکل و قناعت را پیش نهاد همت ساخته انزوا و عزلت برگزید. شرافت نفس و علو همت به مرتبه اعلی داشت. جمیع امرای عظام به آرزوی تمام به صحبتش رسیده کامیاب لذت می‌شدند»^(۴) از این رو تقریباً از سال ۱۰۹۶ دوره‌ی سوم زندگی بیدل آغاز می‌شود. دوره‌ای که منزل بیدل، محل رفت و آمد شاعران و دانشمندان و صاحب منصبان عصر می‌شود و اهالی دهلی نیز از انفاس بیدل مدد می‌طلبیدند و به او اعتقاد بسیاری داشتند. در

۱. رقعات، ۸۸.

۲. سفینه خوشگو، ۱۰۲.

۳. همان، ۱۰۱.

۴. بهارستان سخن، ۵۷۶.

این سال‌ها، بیدل اگرچه از شغل رسمی و درباری کناره گرفت؛ اما همچنان به وقایع کشور و دربار، توجه دارد و در قالب قطعاتی کوتاه به ثبت و ضبط وقایع عصر می‌پردازد و فتوحات و پیروزی‌های حامیانش یعنی عاقل خان، شکرالله خان و پسرانش را شادباش می‌گوید.

مرگ شکرالله خان اول و عاقل خان در سال ۱۱۰۸ هـ او را شدیداً متأثر می‌کند. چنان‌که در تعزیت نامه‌ای، خطاب به شکرالله خان ثانی می‌نویسد: «از دست رفتن دامن دولتی که سلسله‌ی موافقتش، دوازده سال، محرک عشرت آهنگی ساز انفاس بود، چشم عبرت یک‌باره بر روی ادبار تهایی و بی‌کسی گشود. نه صحبت مشفق که به علاج تفرقه‌ی دل توان پرداخت و نه طاقت حرکتی که به شغل سیر و سفر، طرح آوارگی توان انداخت»^(۱) دوازده سالی که بیدل در این نامه اشاره می‌کند، سال‌های ۱۰۹۶ هـ تا سال ۱۱۰۸ هـ است که یکی از آرام‌ترین ادوار زندگی او بود و بیدل در این سال‌ها در کمال آرامش و آسایش زیست.

هرچند با مرگ شکرالله خان و عاقل خان، بیدل دو حامی اصلی خود را از دست داد، اما قیوم خان فدایی پسر عاقل خان و به ویژه پسران شکرالله خان - لطف‌الله خان، کرم‌الله خان و عنایت‌الله خان - حمایتشان را از بیدل دریغ نکردند. لطف‌الله خان در سال ۱۱۱۴ هـ به لقب شکرالله خان دوم، ملقب شد و کرم‌الله خان، لقب پدر مادری - عاقل خان - را به ارث برد و عنایت‌الله نیز ملقب به شاکر خان شد. شاکر خان نفوذ بسیاری در دهلی داشت و عنایت ویژه او به بیدل نیز از اشعار و آثار بیدل آشکار است.

زندگی بیدل در سایه‌ی شهرتی که به دست آورده بود و توجه و عنایات حامیانش، در این سال‌ها، تقریباً در یک آرامشی جریان داشت؛ اما با مرگ اورنگ زیب در سال ۱۱۱۹ هـ اوضاع هند نابه‌سامان شد و زندگی بیدل نیز از این آشفتگی، بر کناری نماند. تدارک سپاه برای جنگ با حکومت‌های دکن، شورش مردم، آشفتگی‌های اقتصادی و نزاع وارثان تاج و تخت شاهی، هند را به آشوب کشید. جنگ قدرت، سرانجام به سود اعظم پایان یافت. اعظم که در هنگام مرگ پدر، در دکن بود با غلبه بر برادرش، معظم، که صوبه‌دار کابل بود، بر تخت نشست. پادشاهی‌ای که با قتل برادر و برادرزاده - بیدار بخت - آغاز شد و نویدبخش پایان خوشی نبود. بیدل هرچند برای غالب وقایع تاریخی این دوران، ماده تاریخ‌هایی ترتیب داده که غالب آن‌ها در بخش قطعات دیوان او جمع‌آوری شده است؛ اما مدایح کوتاه، بی‌رمق و گاه رفع تکلیفی، نشان می‌دهد که چندان رضایتی از اوضاع زمانه ندارد. از این‌رو در این سال‌ها، روحیه انزوا و گوشه‌نشینی در او تشدید می‌شود.

اعظم که با لقب بهادر شاه، بر تخت می‌نشیند همچنان به بیدل توجه دارد و بیدل، در دوره‌ی پادشاهی او نیز مورد احترام است تا آن‌جا که بهادر شاه، وقتی به فکر تدوین

«شاهنامه گورکانی» می‌افتد، پیشنهاد تدوین این شاهنامه را به بیدل می‌دهد؛ اما بیدل، به منعم خان، وزیر بهادر شاه که حامل این پیشنهاد بود، پاسخ منفی می‌دهد. بهادر شاه در سال ۱۱۲۴هـ درگذشت و در این دوره، یکی از اتفاقات خوش زندگی بیدل، تولد فرزند او، عبدالخالق، در شصت و شش سالگی است که او را به زندگی امیدوار می‌کند. بیدل، تولد عبدالخالق را در قالب قطعه‌ای ثبت می‌کند که تاریخ ۱۱۲۰هـ از آن استخراج می‌شود:

بیدل آن روزی که عبدالخالق از باغ قدم

در بهارستان امکان داد عرض رنگ نور

این سه تاریخ از موالید کمالش کرد گل

انتخابی الله و ذات واحد و جاه ظهور^(۱)

این شادی، دیری نپایید و درگذشت عبدالخالق در سال ۱۱۲۳هـ بیدل را در پیرانه سر، به سوگ نشاند. مرثیه‌ای که بیدل «در رثای فرزند» سروده، خود، بیانگر عمق این دردمندی است:

هیئات چه برق پرفشان رفت کاشوب قیامتم به جان رفت
گر تابى بود و گر توان رفت طفلم زین کهنه خداکدان رفت
بازی بازی به آسمان رفت....

عمری به هوس دچار بودم می نازده در خمار بودم
زندانی انتظار بودم ز آن جلوه که بی‌قرار بودم
ناآمده در نظر همان رفت...^(۲)

مرگ فرزند، آشفتگی اوضاع و جنگ قدرت، رمقی برای بیدل بر جای نگذاشت. از این رو بیش از گذشته در پناه عزلت و انزوا خزید و به سیر و سلوک درونی خویش پرداخت.

بعد از درگذشت بهادر شاه، در سال ۱۱۲۴هـ معزالدین جهاندارشاه، به کمک ذوالفقار خان نصرت جنگ امیر بزرگ به پادشاهی رسید. این پادشاهی نیز دولت مستعجل بود و بیش از ده ماه دوام نداشت. پس از او، فرخ سیر، به کمک سادات بارهه، به حکومت رسید و تا سال ۱۱۳۱هـ بر تخت سلطنت بود و سرانجام به دست همان ساداتی که به قدرت رسیده بود؛ از سلطنت عزل شده، به قتل رسید. مآذ تاریخی که بیدل برای این واقعه سروده، برایش دردسرساز می‌شود و پیرانه سر، او را از کنج خلوتش آواره می‌کند و به لاهور می‌کشاند. هرچند برخی تذکره‌ها، سفر به لاهور را بی‌ارتباط با قطعه شعر بیدل می‌دانند؛ اما در اوضاع آشفته‌ای که تاب تحمل هیچ سوءظن و مخالفتی را ندارد، بعید نیست، زبان سرخ بیدل، عامل آوارگی پیرانه‌ی او باشد:

دیدى که چه با شاه گرامى کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود
صد جور و جفا ز راه خامی کردند
سادات به وی نمک حرامی کردند^(۱)
در عهد این پادشاه، یکی از حامیان بیدل، میر فخرالدین، پسر بزرگ سپه سالار عالمگیر،
غازی الدین خان فیروز جنگ است. بیدل در مدح این پدر و پسر نیز، مدیحه‌های کوتاهی
دارد. میر فخرالدین، ملقب به نظام‌الملک، در سال ۱۱۲۵هـ به حکومت شش ناحیه دکن
رسید و بیدل، قطعه شعری در این باره سرود:

حمدلله که صاحب ما را	فضل حق دولت همایون داد
سگهی عزم او مسلم شد	بر سواد جهات شهر و بلاد
داد آیین رنگ و بو دادند	گل‌فروشان نوبهار مراد
ای امید این زمان تماشا کن	صبح اقبال عالم ایجاد
نقش بنیاد دشمنان ویران	خانه‌ی عیش دوستان آباد
آرزو گوش بر در دل داشت	تا بیاید ز میمنت ارشاد
خرمى طبل زد به این تاریخ	ملک خاص دکن مبارکباد ^(۲)

نظام‌الملک، از بیدل می‌خواهد که راهی دکن شود؛ اما او این دعوت را نمی‌پذیرد.
نظام‌الملک، یکی از افرادی است که در محفل شعری منزل بیدل، شرکت می‌کرد و به بیدل،
اعتقاد وافر داشت. او، خود، شعر می‌سرود و «شاگرد» تخلص می‌کرد.

بعد از مرگ فرخ‌سیر، چهار تن به پادشاهی سلسله گورکانیان رسیدند که پادشاهی آن‌ها
چند ماهی بیش نپایید: شمس‌الدین رفیع‌الدرجات، شاه جهان ثانی رفیع‌الدوله، نیکو سیر و
ابراهیم. سرانجام، ناصرالدین محمد در سال ۱۱۳۱هـ بر تخت پادشاهی تکیه داد و تا سال
۱۱۶۱هـ پادشاه سرزمین هند بود. آخرین ماده تاریخ مدحی بیدل، متعلق به دوران این پادشاه
است و تاریخ ۱۱۳۳هـ از آن استخراج می‌شود:

لله الحمد که از سرادق غیب	فیض اقدس گشود طرف نقاب
آفتاب ازل به جلوه رسید	از جمال شه سپهر جناب
دین و دولت نمود استقبال	مهر و مه سجده کرد وقف نقاب
سال تاریخ این تجلی نور	خواستم از مهندس آداب
قدسیان شش جهت ندا دادند	عادل آفتاب عالم‌تاب ^(۳)

بدین ترتیب، دفتر شعر بیدل که از ده سالگی و از سال ۱۰۶۴هـ گشوده شده بود؛ در تاریخ
۱۱۳۳هـ بعد از شصت و نه سال، بسته شد و بیدل، در ایام پادشاهی ناصرالدین محمد، در
سال ۱۱۳۳هـ درگذشت. خوشگو که یکی از شاگردان و ارادتمندان بیدل است، درباره‌ی

۱. زندگی و آثار عبدالقادر بیدل، ۱۶۶.

۲. کلیات بیدل، بهداروند و داکانی، ج ۱، ۲۹۶.

۳. همان، ۲۸۶.

مرگ او می‌نویسد: «پنج‌شنبه چهارم ماه صفر، شش گوی روز برآمده، همان روح پرفتوح آن زنده به عشق سرمدی، بال و پر افشاند بر ساکنان عرش معلّٰی سایه انداخت و به وصال حقیقی، کامیاب گردید. در همان حوالی اقامت چپوتره (جای بلند و مسطح) که برای خود قبری از مدت ده سال پیش راست کرده بودند به خاک سپردند.»^(۱)

زندگی سراسر شعر و شعور بیدل، با زمزمه‌ی شاعرانه به پایان آمد. چنان‌که خوشگو می‌نویسد: «چند رباعی نوشته زیر بالین گذاشته بود. بعد از برداشتن ایشان، از زیر بالین، کاغذ مذکور برآمد و اشتها یافت. فقیر خوشگو بجنس آن کاغذ را از روز سوم از پیش میرزا محمد سعید ابن میرزا عبادالله دیدم. این چند رباعی نوشته بود:

خمار به ساغر و سبوا محظوظ زاهد به تیمم و وضوها محظوظ
خلقند به ذوق گفتگوها خرسند بیدل به شکست آرزوها محظوظ...^(۲)

بیدل درگذشت؛ اما نام و یاد او هر ساله در سالروز وفاتش، در مراسم باشکوه «عرس بیدل»، جاودانه ماند: «روز وفات او که چهارم شهر صفر باشد ۱۱۳۳ هجری و همین تاریخ وفات اوست و مردم هندوستان آن روز چراغان کنند و طعام پخته به خلائق دهند و «عرس» نامند پیوسته زیارت کرده می‌شود.»^(۳)

خلاصه‌ی کلام آن‌که ادوار زندگی بیدل را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱- مکتب و صحبت از آغاز تا سال ۱۰۷۵ هـ

۲- اجتماع و سیاست از ۱۰۷۵ هـ تا ۱۰۹۶ هـ

۳- انزوا و عزلت از ۱۰۹۶ هـ تا ۱۱۳۳ هـ

۱.۲. آثار بیدل

آثار بیدل، در قالب نظم و نثر، تنوع بسیاری دارد. در این ویژگی، او با سعدی، قابل مقایسه است. غزل، مثنوی، رباعی، قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مخمس، قطعه؛ قالب‌های شعری دیوان او هستند. گاه در برخی از این قالب‌ها، چون رباعی و غزل، نوآوری‌هایی دارد. در معرفی هریک از این قالب‌ها، به نوآوری‌های او خواهیم پرداخت. در حوزه‌ی نثر نیز کتاب چهار عنصر، رقعات و نکات را به نگارش درآورده و در این حوزه نیز نویسنده‌ای پیشرو به شمار می‌آید و آثار او خالی از نوآوری نیست. در ادامه به معرفی آثار مذکور می‌پردازیم:

غزلیات

متأسفانه هنوز چاپ منقّحی از آثار بیدل در دست نیست. از این رو در تعداد اشعار او، به ویژه غزلیاتش، اتفاق نظری در میان پژوهندگان آثار او وجود ندارد. در چاپ به‌دوروند

و عباسی داکانی که غزل‌های برگزیده‌ی کتاب حاضر از این چاپ است، ۲۹۴۴ غزل وجود دارد. شمار ابیات غزلیات او، به طور متوسط، بین ۹ تا ۱۴ بیت متغیر است؛ اما غزلیاتی با پنج بیت (ج ۲، ۲۴۵) و گاه با ۲۷ بیت (ج ۲، ۵۶۰) نیز در دیوان او وجود دارد. به طور کلی، تعداد ابیات غزل‌های بیدل، با تعداد ابیات متعارف غزل، هم‌خوان است. برجستگی غزل‌های بیدل در کارنامه‌ی شعری او، به اندازه‌ای است که او، بیشتر شاعری غزل‌پرداز شناخته شده و غالب پژوهش‌هایی که به ویژه، در مورد سبک اشعار او منتشر شده، ناظر بر غزلیات اوست.

آگاهی بیدل از سنت‌های شعر فارسی، به ویژه سنت‌های غزل‌پردازی فارسی و مطالعه‌ی آثار پیشینیان، موجب شده که در مطالعه‌ی غزلیات او، سیمای شعر فارسی، از رودکی تا معاصران بیدل، در مقابل دیدگان خواننده قد علم کند: «وی مردی با ذوق مشکل پسند و مطالعه‌کننده‌ی حریصی بود که مطالعات خود را با رودکی آغاز و با ملاعلی‌رضای تجلی، یکی از معاصرین خویش که در سن از بیدل بزرگ‌تر بود ختم کرد. جمیع شعرایی را که در بین این دو دوره زندگی داشتند و آثار ایشان در ادب دری باقی مانده است با اشتیاق تمام مطالعه می‌کرد و در اکثر موارد نه تنها در عبارت، بلکه در معنی نیز از ایشان پیروی می‌نمود.»^(۱) این ویژگی، یعنی؛ مطالعه‌ی مداوم شعر فارسی، نکته‌ای است که به صراحت در چهار عنصر به آن اشاره شده است.^(۲) ذکر نام شاعران ادب فارسی در ضمن آثارش و نظیره‌هایی که برای برخی اشعار ترتیب داده، خود، گویای این ویژگی است. بهترین گواه این ادعا، تخلص شعری اوست که یادگاری از گلستان سعدی است و تصریحی که به نام حافظ، به عنوان مقتدا و الگوی شعری خود دارد، گواه دیگری بر این ادعاست:

بیدل کلام حافظ شد هادی خیالم دارم امید کآخر مقصود من برآید^(۳)

بنابراین، غزلیات بیدل را می‌توان، از یک سو، یکی از حلقه‌های زنجیره‌ی تحوّل و تکامل غزل فارسی دانست که داشته‌های غزل فارسی را با ذوق و سلیقه فارسی‌گویان شبه قاره هند و سلیقه فردی خود، درآمیخته و از سوئی دیگر، با توجه روزافزون به قالب غزل، در عصر حیات بیدل، غزلیاتش، نسخه‌ی موجز، خیال‌انگیز و شاعرانه اندیشه‌های اوست. اندیشه‌هایی که در کل آثارش، پراکنده شده و در غزلیاتش، با مهر و نشان آشکار سبک بیدل، به دوستداران شعرش، تقدیم شده است. از این رو، طبیعی است که مخاطبان شعر بیدل نیز، غالباً از دریچه‌ی غزلیات او، شیوه شاعری و اندیشه‌های او را جستجو کنند.

غلبه‌ی قالب غزل در شعر سبک هندی و کم توجهی به دیگر قالب‌ها، موجب شده که غزل این شیوه به طور عام و غزل بیدل به طور خاص، پای‌بندی و وفاداری به اندیشه‌های عاشقانه را به کناری نهد و جولانگاه اندیشه‌های متنوع و موضوعات پراکنده‌ای شود. خدای عرفان و شریعت، انسان عارف و عاشق و شریعت‌مدار که می‌تواند غم نان داشته باشد، به

۱. زندگی و آثار عبدالقادر بیدل، ۱۹۵.

۲. چهار عنصر، ۶۴.

۳. کلیات بیدل، ج ۱، ۷۹۳.